

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۵۴)

شنبه ۱۵ - ۰۶ - ۱۴۳۹؛ ۱۲ - ۱۲ - ۱۳۹۶؛ ۰۳ - ۰۳ - ۲۰۱۸

وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تُخْشَى (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَاشَيْهِمْ (۷۸) وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَاعِدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (۸۱) وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲)

و در حقیقت، وحی نموده بودیم موسی را که "شبانه ببر بندگانم را، و بزنی برایشان راهی خشک در دریا، مترس گرفتار شدنی را، و نگران مباش!" (۷۷) پس، فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کرد، ولی فرو پوشانید از دریا آنان را آنچه فرو پوشانیدشان (۷۸) و فرعون گمراه کرد قومش را و هدایت ننمود (۷۹) ای فرزندان اسرائیل، به درستی که نجات دادیم شما را از دشمنان، و وعده کردیم با شما در سمت راست کوه، و فرو فرستادیم بر شما گرانگین و بلدرچین (۸۰) بخورید پاکیزه‌های آنچه روزی نمودیم شما را ولی زیاده‌روی نکنید در آن که خشمم بر شما فرود آید، و هر که خشمم بر او فرود آید، نابود شده باشد (۸۱) و به یقین، من غفاری هستم کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، سپس هدایت پذیرد (۸۲)

I. تفسیر

1. **وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى:** و به یقین، من غفاری هستم کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، سپس هدایت پذیرد.

چون در این آیه کریمه، با تاکید از غفار بودن خدای تعالی یاد شد، چند گفتار می‌آوریم در باب مغفرت. چنانچه گذشت، "غفر" محو اثر ذنوب و معاصی است.

در حدیث آمده است که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: از امت و پیروان من نه چیز برداشته شده (یعنی، به سبب آن نه چیز عقاب و سزای گناه بر آنان نیست):

۱- خطاء و نادرست (گناهی که از روی قصد و آهنگ نباشد)

۲- و نسیان و فراموشی،

۳- و چیزی را که بر آن کراهت داشته و آن را نپسندد (وادر شوند)

۴- و چیزی که طاقت و توانائی نداشته باشند،

۵- و چیزی را که نمی‌دانند،

۶- و چیزی را که به آن اضطراب داشته و ناچار شوند،

۷- و حسد و رشک بردن [بر دیگران]

۸- و طیره و فال و شگون بد،

۹- و تفکر و اندیشه نمودن در وسوسه و بد اندیشیدن در باره مردم تا هنگامی که به لب سخن نگفته باشند.

(بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲، ص: ۲۸۰)

گفته شده است: خدای تعالی می‌پوشاند در جسم عورات بندگان را، و زشتی های اعضاء و جوارح درونی آنها را، ولی ظاهر می‌نماید زیبایی‌های آنها را. پوشاندنش در آخرت، مغفرت ذنوب عبادش است، به نحوی که کسی آگاه نمی‌گردد بر آنها تا رسوا شوند، و گاه باشد که خود شخص را نیز به ذنوبش آگاه نمی‌گرداند تا شرمسار نشود، و این کمال مغفرت است.

شیخ عبدالکریم جیلی در الکمالات الإلهیه در شرح اسم "الغفار" چنین می‌گوید:

اسم شانزدهم: اسم او "الغفار": اوست که می‌پوشاند زشتی گناه را با نیکی ثواب. پس، رفت اسم شرّ و آمد اسم خیر.

فرق بین "الغفور" و "الغفار" آن است که "الغفور" در می‌گذرد از ذنب، و عقوبت نمی‌کند بر آن، ولی "الغفار" در می‌گذرد از ذنب، سپس تبدیل می‌کندش به حسنه، و می‌پوشاند آن قبح را با حسنی که هبه می‌کندش به او، زیرا "غفر" یعنی پوشاندن، و "غفور" یعنی صفح (درگذشتن). و این اسم از اسماء صفات افعال است، و صفتش همان "الغفر" -به فتح غین- است، و آن عبارت است از تجلی الهی به مطلق جمال و حسن. در نتیجه، پوشش می‌پذیرد هر قبحی که در وجود است، و در این تجلی ظاهر می‌شود بطون حق تعالی در اشیاء بدون حلول، و منکشف می‌شود حجاب واحدیت از وجوه کثرت.

و از فیض این تجلی ابدال ابدال می‌شوند، و بدلیت بر سه نوع است: بدلیت فعل، بدلیت صفت، و بدلیت ذات.

بدلیت فعل بر دو نوع است: برتر و پایین‌تر. برتر آن است که تبدیل گردد خود فعل انسان به حیثی که فعال معاصی بوده باشد و فعال طاعات گردد، و ترک کند همه معاصی را. پایین‌تر آن است که تبدیل گردد نتیجه معصیت به نتیجه طاعت به عفو خدا و غفران او، و نوشته شود آن برایش حسنه.

و بدلیت صفت نیز بر دو نوع است: برتر و پایین‌تر. برتر آن است که تبدیل گردند صفات عیب به صفات ربّ. و پایین‌تر آن است که تبدیل گردند منموات نفسانی به محمودات روحانی. در نتیجه تبدیل شود بخل به گرم، و غضب به حلم، و تنگی او به وسعت، ضررش به نفع.

بدلیت ذات نیز دو نوع است: برتر و پایین‌تر. پایین‌تر آن است تبدیل گردد ذات عبد به ذات رب، و در نتیجه، بیابد عبد ذات رب را در موضع ذات خود عبد، و هرچه عبد بخواهد ببیند ذات خود را، نبیند جز ذات خدای تعالی. بالاتر آن است که تبدیل گردد ذات رب به ذات عبد، و در نتیجه، شهود کند خدا نفس خود را نفس عبد، و باشد عبد خلیفه رب، و چون رب خواهد که ببیند ذات خود را، ببیند ذات عبد را.

و بین این مشهد و آن که قبل آن است فرقی است کبیر، که فهم نکنند آن را مگر غربا. مولی عبدالرزاق قاسانی در لطائف الإعلام فی اشارات أهل الإلهام می‌گوید: "عَبْدُ الْعَفَّارِ" عبدی است که می‌پوشاند از غیر خود آنچه را خدای تعالی دوست دارد بپوشاند از او. پس، خدای تعالی می‌پوشاند مقامش را، و قرار می‌دهد او را از کسانی که رشک می‌برد به ایشان، و آنها همان اولیاء او می‌باشند که خدا- عزّ و جلّ- چنین خبر داد از آنها، "أُولِيَاءِ نَحْتِ قِيَابِي لَا يَغْرَهُهُمْ غَيْرِي" (اولیاء من تحت سرپرده های من هستند، غیر از من کسی نمی‌شناسد آنها را).

او هم چنین در شرح اسم زیبای "الْعَفُورُ" چنین می‌فرماید:

اسم سی و ششم: اسم او "الْعَفُورُ": اوست که مواخذه نمی‌کند بر گناهی- هرچه باشد آن گناه-، و فرق بین آن و بین اسم "الغافر" او آن است که "الغافر" اختصاص دارد به مغفرت، ولی "الْعَفُورُ" فرا می‌گیرد آن را (عام است).

پس، قول خدای تعالی، "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا" (۴:۴۸ النساء) مسلماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید، و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ برپافته است)، از حیث تجلی اسم "العَفَّارُ" اوست، و آن تخصیص برای مغفرت است به آنچه غیر شرک است. پس، فهم أهل ظاهر از نصّ آیه آن است که شرک به طور مطلق غفران نمی‌شود، ولی فهم أهل حقایق از آن این است که شرک غفران نمی‌شود در تجلی اسم "الغافر" او بر نحو تقیید، و غفران می‌شود در تجلی اسم "الْعَفُورُ" او، و تصریح شده است بدان در قول خدای تعالی، "قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ" (۳۹:۵۳ الزمر) (بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است).

پس، دانسته شد که مغفرت گناه بر وجه إطلاق همان تجلی اسم "الْعَفُورُ" اوست به خاطر قول خدای تعالی، "إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ" به دنبال قولش "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا" (۳۹:۵۳ الزمر) (در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد). و گناهی بزرگتر از شرک نیست، پس شایسته است که داخل باشد تحت این عموم، و سخن گفتیم در مورد اسم "العَفَّارُ" او در اول این باب، و بدان دانسته می‌شود فرق بین این دو اسم و بین آن.

بدان که صیغه اسم "العَفَّارُ" او بر وزن صیغه اسم "القاهر" اوست، و صیغه اسم "الغافر" او بر وزن صیغه اسم "القاهر" اوست، و باقی می‌ماند اسم "الْعَفُورُ" او، که بر وزن آن صیغه‌ای از "قهر" نیست. پس، منفرد است به رحمت عام به خاطر این سرّ. و امر در آن دو اسم- یعنی "الغافر" و "العَفَّارُ"- تخصیص خورده است به خاطر بقاء رائه‌ای از قهر در تجلیات آن دو، از روی بطون در وصفیت، و به همین خاطر، موازینی بودند برای "القاهر" و "العَفَّارُ"، از روی ظهور در اسمیت، و از همین جا، گفته شده است "لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ" (۴:۴۸ النساء) (غفران نمی‌کند که به او شرک ورزیده شود). پس، فهم کن!

و نکته دیگری هست، و آن اینکه ما برای اسم "العَفَّارُ" او صفتی را می‌یابیم. و آن "العَفْر" است، و برای اسم "الغافر" او صفتی را می‌یابیم، و آن "العُفْران" است، با زیادت "الف" و "نون". و برای اسم "الْعَفُورُ" او، صفتی را می‌یابیم، و آن "المغفرة" است. پس، سه صفت برای سه اسم است، ولی برای دو اسم "القاهر" و "العَفَّارُ" او، نمی‌یابیم مگر یک صفت را، و آن "القهر" است. و سرّ همه آن قول خدای تعالی است که "سَبَّحْتَ رَحْمَتِي غَضَبِي" (سبقت دارد رحمت من بر غضب من). پس، اسماء رحمت متعدد می‌باشند، و صفاتشان کثیر، ولی اسماء نقت، در مقایسه با آنها، قلیل می‌باشند، و صفاتشان قلیل‌تر. پس، فهم کن!

و بدان که اسم "الْعَفُورُ" او از اسماء صفات أفعال است، و صفتش، چنانچه گذشت، "المغفرة" است، و آن عبارت است از تجلی الهی که ظاهر می‌شود در آن جمال مطلق بدون هیچ تقییدی، و منکشف می‌شود در آن هنگام که او تعالی فاعل أفعال عباد است، و آن که أفعالشان همه ملیح است زیرا أفعال اوست، و آن که مواخذه‌ای بر آنها نیست در آن چون او فاعل است، و به این معنا اشاره دارد خدای تعالی با قول خود، "مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" (۱۱:۵۶ هود) (هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او گرفته است موی جلوی سر او را، پروردگار من بر راه راست است!). اول، بیان فرمود که او فاعل است به توسط آنها، سپس در مقام دوم، بیان فرمود که أفعال آنها همه نیک است زیرا او گیرنده موی جلوی سر آنهاست بر صراطی مستقیم.

مولی عبدالرزاق قاسانی در لطائف الإعلام فی اشارات أهل الإلهام می‌گوید: "عَبْدُ الْعَفُورِ" حالش چنان است که در [شرح] "عَبْدُ الْعَفَّارِ" گذشت ولی بلیغ‌تر، چرا که "عَفُور" ساختار مبالغه است.

مولی عبدالرزاق قاسانی در اصطلاحات صوفیه می‌گوید: "عَبْدُ الْعَفُورِ" بلیغ‌تر است در غفران جنایت و پوشاندن آن از "عَبْدُ الْعَفَّارِ"، و او غفرانش دایمی است.

2. گفتاری از شیخ ابن عربی: شیخ ابن عربی چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، ویرایش، عثمان یحیی، جلد ۱۱، ص ۶۷-۶۱، ترجمه): [ذنب شبیه ذنب است، و برای آن از معنا، در صفت شریف است]

و اما نفی ذنوب [در متابعت بین حج و عمره]، آن از حکم اسم "الأخر" است، چرا که آن نسبت به امر به منزله ذنب (دم) است به سر، [و آن در منزلت] متاخر است از آن، زیرا اصل او (یعنی عبد) طاعت است، چه او امتثال کننده است تکوین را هنگامی که به او گفته شد "کن!" پس، [عبد] ایجاد نشد مگر مطیع، سپس عارض شد برای او، بعد آن، مخالفت امر، که ذنب نامیده می‌شود. پس، [ذنب] (گناه) شبیه ذنب (دم) است در تأخر، و در نتیجه، منتفی می‌شود با اصل، چرا که آن امری است عارضی، و عرض را بقایب نیست هر چند آن را حکمی است در حال وجودش، و لیکن زایل می‌شود. پس، این راهنمایی کند بر این که سرانجام سوی سعادت است- إن شاء الله- هر چند بعد مدتی.

آن گاه، ذنب را از معنای ذنب دو صفت شریف است، که چون انسان بداند آن دو را، بشناسد منزلت ذنب را نزد خدا، و آن این است که ذنب (دم) جنبیده دو صفت شریف دارد: ستر عورت، و راندن حشرات از خود با تحریک او آن را.

و چنین باشد ذنب که در آن است عفو الله و مغفرت او، و شبیه آن از آنچه شعور نداشته باشد به آن- از اموری که متضمن آن است از اسماء الهی- که طرد می‌کند از صاحبش اذیت انتقام و مؤاخذه را، و آن دو به منزله حشراتی هستند که اذیت می‌کنند جنبیده را. پس، انتقام نمی‌رسد مگر به ابتری (بی‌دستی) که ذنبی ندارد [که عقبی ندارد]، خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ" (۱۰۸:۳) (بی‌گمان، سرزنشگر تو خود بی‌دنباله است!)- یعنی عقبی ندارد. یعنی به جای نمی‌گذارد عقبی را که سود برد از او بعد مرگش، چنانچه او- علیه السلام- فرمود، "یا فرزندی صالح که دعا کند برای او"- فرزند باشد یا فرزند زاده، و نر باشد یا ماده. خدای تعالی به محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود آن که ملحق گرداند به تو ننگ را، او خود همان است که ابتر (بی‌دنباله) است، عقبی ندارد. و عقب شیء مؤخر آن است. و برای همین، درباره ذنب گفتیم که آن مؤخر است، چه آن در عقب جنبیده است، و با نبودن آن [حیوان] ابتر باشد. "فلو لم تذنبوا لجاه الله بقوم یذنبون فیغفر لهم" (اگر مرتکب ذنب نمی‌شدید، بی‌شک، شما را می‌پرد، و قومی را می‌آورد که گناه کنند، و غفران فرماید برای آنها)، و نفرمود، "و عقوبت کند آنها را". پس، مغفرت غلبه کرد، و قرار داد حکم را برای آن. پس، اصل وجود ذنب به ذات خود، به خاطر آن که متضمن مغفرت و مؤاخذه است، طلب تأثیر اسماء را دارد، و هیچ یک از دو اسم متقابل در حکم اولیت ندارد بر دیگری، لیکن "رحمت سبقت گرفته است بر غضب" در مسابقه، و هیچ چیزی را رها نکرد مگر آن که رحمتش فراگرفت آن را. و از رحمت طبیب به علیل، صاحب خوره، ادخال درد بر اوست با قطع پای او. پس فهم کن وبه خاطر سپار!

[مؤاخذات حق عبادش را تطهیر و رحمت است]

پس، مؤاخذات حق عبادش را، در دنیا و آخرت، تطهیر و رحمت است. و آگاهی بر آن نیز این که عقاب (کیفر دادن) نباشد مگر در مذنب (گناهکار). و عقوبت لفظی است که اقتضای تأخیر از متقدمی را دارد، و آن در عقب آن می‌آید. پس، گاه عقوبت ذنب را در محل می‌یابد، و گاه نمی‌یابد آن را، یا با کننده شدن از آن (محل)، و یا آن که اسم "العفو" و "الغفور" استعانت کرده‌اند علیه او (یعنی علیه اسم "المنقم") با اسم "الرحیم"، و در نتیجه، زایل شده است. پس، عقوبت باز گردد خسران دیده، و از مذنب زدوده می‌شود اسم مذنب، چرا که او مذنب نامیده نمی‌شد مگر در حال قیام ذنب به او، و آن همان مخالفت است. و غفران در خود ذنب است، نمی‌آید در عقیب آن، چرا که یقین نیست به مؤاخذه و انتقام بر آن. پس، غفران نمی‌آید عقب آن (یعنی عقب ذنب)، و در نتیجه، غفران عقاب نامیده نمی‌شود.

و جزاء خیر ثواب نامیده می‌شود به خاطر جوشش و شتابش، و باشد در خود خیر مستحق آن، چرا که آن (یعنی ثواب) از "ثاب الی الشیء" (بازگشت سوی شیء) است هنگامی که هیجان زده برود سوی آن با عجله و سرعت. و برای همین، خدای تعالی فرمود، "سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ" (۱۳۳:۳) (سرعت گیرید سوی مغفرتی از پروردگارتان)، و فرمود، "سَارِعُونَ فِي الْحَيَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَاهُونَ" (۲۳:۶۱) (سرعت می‌گیرند در خیرات، و آنان، سبقت گیرندگانند برای آن)- پس مسارعت را در خیر و سوی آن قرار داد ولی سبقت گرفته نمی‌شود سوی آن مگر با ذنوب و طلب مغفرت، چه آن وارد نمی‌شود مگر بر ذنب، و اگر در وقتی باشد که عبد پوشیده شده باشد از این که اصابت کند به او ذنوب، او معصوم و محفوظ بوده باشد. پس، او را دو حکم است در عبد: محو ذنب با پوشاندن از عقوبت، یا عصمت و حفظ. و وارد نمی‌شود بر تائب، چه "تائب را ذنبی نیست"، چرا که توبه آن را زایل کرده است. بنابراین، مغفرت وارد نمی‌شود مگر بر مذنبین در آن حال غیر تائب بودنشان، و آنجا ظاهر می‌شود حکمش.

این ذوقی است که مثل آن بر قلبت نگذشته بود، و آن از اسرار خداست در بندگانش، که مخفی است در حکم اسماء حسناى او، و نمی‌فهمند آن را مگر اهل الله از روی شهود. این گونه امور را "تضمین" می‌نامند، چرا که [او- تعالی-] امر فرمود به مسابقه به سوی مغفرت، و امر نکرد به مسابقه به سوی ذنب. و چون عفو و غفران طلب ذنب می‌کنند، آن که مأمور به مسابقه به سوی مغفرت است، او مأمور است به آنچه آن را رسد که ظاهر نماید حکم آن (مغفرت) را، و آنچه به واجب نمی‌رسند مگر به توسط آن، آن خود واجب است، ولی از حیثی که آن فعل است، نه از حیثی که آن حکم است. و مخفی فرمود ذکر آن را در اینجا، و ذکر فرمود مغفرت را، به خاطر آن که فرمود، "إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْتُرُ بِالْفَحْشَاءِ" (۷:۲۸) (همانا که خدا امر نمی‌کند به فحشاء) - و امر از اقسام کلام است. پس، تنها امر نفرمود به ذنوب، و تنها امر فرمود به سبقت و سرعت گرفتن سوی خیر، و در آن، و سوی مغفرت. پس، فهم کن!

شیخ ابن عربی هم چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، ویرایش، عثمان یحیی، جلد ۹، ص ۲۲۸، ترجمه):

بدان که بعضی از عباد الله را خدا مطلع می‌گرداند بر معاصیایی که بر آنها مقدر ساخته است. پس، آنها سرعت می‌گیرند به سوی او از شدت حیاءشان از خدا تا سرعت گرفته باشند به توبه، و آنها را پشت سرشان گذاشته باشند، و از ظلمت مشاهده آنها راحت گردند. چون توبه کنند، ببینند آنها را که حسنه شده‌اند، بر قدری که هست. و مثل این امور لطمه ای به منزلت آنها نزد خدا نمی‌زند زیرا که وقوع آن

از مثل چنین افرادی هتک حرمت الهی نبود، بلکه نفوذ قضاء و قدر بود در آنها. در اشاره به همین معنا خدای تعالی فرمود، "لِيُعْزِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ" (۲: ۴۸ الفتح) (تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای ترا ببخشد). پس، سبقت گرفت مغفرت بر وقوع ذنب. این آیه گاه در حق معصوم است و معنای آن این می‌شود که خدا پوشاند و مخفی کرد ترا از ذنوب، و ذنوب هر چه دنبال تو می‌گردند، به تو نمی‌رسند و ترا نمی‌یابند، و ذنبی اصلاً از او صورت نمی‌گیرد زیرا او مستور است از ذنب. یا این که شخص مستور است از عقوبت و به او نمی‌رسد زیرا عقوبت ناظر است به محل‌های ذنوب و خداوند پوشانده است هریک از عبادش را که بخواهد به مغفرتش از عقوبت دیدن مواخذه بر آن. نوع اول مغفرت برتر است. پس، مغفرت قبل از وقوع ذنب است فعلاً یا ترکاً. پس، باقی نمی‌ماند جز حسنه مشاهده حسن آن می‌شود. از میان عباد الله کسانی هستند که انجام ندانده اند جز آنچه را برای آنها مباح بوده است و در مورد اهل الله این برداشت نزدیکتر به حقیقت است.

شیخ ابن عربی هم چنین می‌فرماید الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۳، ص ۱۷۹ - ۱۷۸):

بدان که حق [تعالی] از آن حیثی که تمییز دارد از خلق، برزخی باشد بین درجات و بین درکات، چه او وصف نمود خود را به این که دو دست دارد، و آنچه بین دو دست است، برزخ است. آنچه بر دست راست است درجات جنت است برای اهلش، و آنچه بر دست دیگر است درکات نار است برای اهلش. پس، نسبت سفلی به او نسبت علوی است زیرا او با عبادش است هر جا که باشند. او با آنهاست در درجاتشان، و او با آنهاست در درکاتشان، آن گونه بودنی که شایسته جلال اوست.

و بدان که یکی از درجات درجه مغفرت است، و آن دو درجه است. یکی ستر مذنبین است از این که عقوبت ذنوبشان به آنها برسد، و درجه دیگری ستر آنان است از این که ذنوب به آنها برسد، و این ستر ستر عصمت است. برای همین، در مورد یک ستر از مغفرت، یک بار فرمود، "و فِيهِمْ عَذَابٌ الْجَحِيمِ" (محفوظ دار آنان را از عذاب دوزخ!)، و در مورد ستر دیگر از

مغفرت، فرمود، "و فِيهِمُ السَّيِّئَاتِ" (محفوظ دار آنان را از زشتی‌ها!)، و برای مغفرت ستر دیگری نیست. پس، ستری که حائل

است بین مذنب و عذاب ستر کرم و عفو و صفح و تجاوز است، و ستری که حائل است بین عید و ذنب ستر عنایت الهی و اختصاص و عصمت است که آن موجب خوفی یا رجایی، یا حیایی می‌شود. آن گونه که در مورد صهیب آمده است، "چه نیکو عبدی است صهیب! اگر هم از خدا نمی‌ترسید، معصیت نمی‌نمود." پس، [ابتداء] سبب عصمت او را از وجود معصیت خوفش معرفی فرمود، ولی فرمود که اگر هم خوف نمی‌بود، حیاء از خدا تعالی مانع از آن می‌شد که جاری شود بر او زبان آنچه در حق کسی دیگر آن (ذنب) بود گرچه در حق او ذنب نمی‌بود به خاطر آن که بر پا داشته نبود مگر در آنچه برای او مباح گردیده بود، و این غایت عنایت و عصمت است از تصرف در مباح. و بزرگترین معاصی آن است که قلوب بمیرند، و نمی‌میرند مگر به سبب عدم علم به خدا، و این همان است که جهل نامیده می‌شود زیرا قلب همان بی‌تی است که خدا از عالم انسانی برای خود برگزیده است، و این غاصب آن را از او غصب نموده است و حائل شده است بین آن و بین مالکش، پس باشد ظالم ترین مردم نسبت به خودش زیرا حرام ساخته است بر آن خیری را که می‌آمد بر آن از ناحیه صاحب این بیت اگر آن را ترک می‌کرد، این حرمان جهل است

شیخ در ضمن کلام خود، اشاره فرمود به این دو آیه از سوره مبارکه غافر:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷: ۴۰ غافر)

(فرشتگانی که حمل می‌کنند عرش را و آنها که گرداگرد آن می‌باشند تسبیح می‌کنند به حمد پروردگارشان، و ایمان می‌دارند به او، و طلب مغفرت می‌کنند برای آنان که ایمان آوردند [بدین سان]: پروردگار! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس مغفرت فرما راکه توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند، و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ دار!)

و فِيهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹: ۴۰ غافر)

(و آنان را از زشتی‌ها مصون دار! و هر کس را که در آن روز از زشتی‌ها مصون داری رحمت فرموده باشی، و این است همان رستگاری عظیم!)